جمهوری اسلامی ایران
ریاست جمهوری

اولویت‌های جنبش عدالتخواه دانشجویی برای دولت چهاردهم

«قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم
بِوَاحِدَةٍ أَن تَقُومُوا
لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى ثُمَّ
تَتَفَكَّرُوا»

بگو فقط یک نصیحت به
شما می‌کنم؛ به‌خاطر خدا
دو به‌دو یا تنهایی قیام
کنید، سپس فکر کنید

سبا، آیه ۴۶

مقدمه

جنبش عدالتخواه دانشجویی، مجموعه ای است که مبتنی بر مبانی فکری انقلاب اسلامی و در اولویت قرار دادن عدالت، قریب به دو دهه در حال کنشگری و فعالیت است. این فعالیت‌ها اعم از نامه‌نگاری‌ها، بیانیه‌ها، برنامه‌ها، مناظره‌ها و هر نوع تلاش دیگری، همگی در جهت اعتلای آرمان‌های انقلاب اسلامی بوده و خواهد بود ان‌شاالله. این اتحادیه دانشجوئی مستقل از تمامی جریانات و افراد سیاسی است و ارتباطی با هیچ یک از نامزدهای انتخاباتی ندارد. هویت سیاسی جنبش عدالتخواه دانشجویی، هویتی نظری و آرمان‌خواهانه است و از همین دریچه به سیاست نگاه می‌کند. استقلال از احزاب سیاسی و وابستگی به مبانی عدالتخواهانه، فرصتی برای این تشکیلات ایجاد می‌کند که در تمامی بزنگاه های کشور، اعم از انتخابات ریاست جمهوری، بتواند اولویت‌های کشور را از منظر عدالت ترسیم نماید.

پس از برگزاری چهاردهمین انتخابات ریاست جمهوری و انتخاب آقای مسعود پزشکیان به عنوان رئیس‌جمهور منتخب، اتحادیه جنبش عدالت‌خواه دانشجویی به اقتضاء ماهیت و موقعیت خود، اهم مسائلی که دولت آینده باید برای آنان برنامه داشته باشد را بیان می‌کند.

متن پیش روی شما، ارائه مفصلی از دغدغه های عدالتخواهانه در حوزه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است. البته در این مرقومه قرار نیست به تمامی چالش‌های کشور در حوزه‌های مذکور بپردازیم؛ بلکه مطابق با نظام فکری خود، اهم اولویت‌های کشور در هر بخش را مشخص نموده‌ایم. هر دولتی که بر سر کار بیاید توان حل تمامی مشکلات کشور را نخواهد داشت؛ بلکه در تلاش خواهد بود اولویت‌های خود را در هر بخش پیش ببرد. به همین صورت، اتحادیه جنبش عدالتخواه نیز تنها به اصلی‌ترین چالش‌های کشور در هر حوزه پرداخته است.

ارائهٔ اولویت‌های کشور، به‌نوعی ارائهٔ شاخص هایی برای ارزیابی دولت ایده‌آل است. این جزوه علاوه‌بر اینکه منشوری برای مطالبات جنبش عدالتخواه دانشجویی در سال‌های آینده خواهد بود، می‌تواند به عموم خوانندگان برای تطابق دولت آینده با اولویت ها و معیارهای عدالتخواهانه کمک کند.


اقتصادی

پیش گفتار

اولویت؛ معیشت ملت و عدالت است

«بنده جزو کسانی هستم که در مسائل اقتصاد همیشه به خودمان انتقاد میکنم؛ در زمینه‌ی عدالت اجتماعی، در زمینه‌ی توزیع عادلانه‌ی ثروت، در زمینه‌ی نابرخورداری طبقات ضعیف و امثال اینها، بنده در گفتارهای گوناگون انتقاد دارم»

مقام معظم رهبری

دولت آینده، با چالش‌های اقتصادی بزرگی مواجه است. چالش‌هایی که سال هاست گریبان‌گیر کشور شده و در برخی موارد و مواقع، مسئولان امر به حل این معضلات وقعی ننهادند یا موفق نبوده اند. چالش‌هایی مانند تورم بالا، شوک های ارزی، بنگاه‌داری دولتی، آشفتگی نظام بانکی و مسائل عدیده‌ای که از شمار خارج است. در بین این مسائل، برخی ماهیتا معضل هستند و سایرین می‌توانند معضل‌آفرین باشند. در مسائل دسته اول، مهم‌ترین مورد عدم تامین معیشت ملت است.

مسائلی مانند چالش‌های زیرساختی کشور و همچنین افزایش رشد و توسعه اقتصادی، مسائل مهم دیگری است که بصورت ماهوی برای پیشرفت اقتصاد کشور باید برای آن‌ها برنامه داشت، اما زمانی که از اولویت حرف می‌زنیم، باید دانست دقیقا در کدام یک از این کلان مسائل، عقب‌ماندگی بیشتری داریم؟

در سال‌های دولت سیزدهم، تلاش‌های مثبتی جهت تامین زیرساخت‌های کشور بخصوص در حوزه انرژی صورت پذیرفت و اوضاع کشور بطور ملموسی بهتر شد. همچنین اعداد رشد اقتصادی این سال ها، در جهت جبران چندین‌سال عقب ماندگی کشور، نشان دهنده وضعیت مناسبی است؛ اما جای تاسف دارد که در این سال‌ها همچون سال‌های گذشته، سفره مردم روزبه‌روز کوچک‌تر شده و می‌شود. به علاوه نباید فراموش کرد که وضعیت کشور در نابرابری اقتصادی، وضعیتی غیرقابل‌قبول می‌باشد که خود، درد سنگین‌تر «احساس فقر» را بر درد «فقر» اضافه کرده‌است.

اما اولویت بودن معیشت ملت، دلایل بینه‌ای دارد. اولا از منظر عدالت، تامین معیشت ملت به عنوان توانمندی آحاد مردم -علی‌الخصوص مستضعفین- در تهیه حداقلیات زندگانی خود از بالاترین اهمیت برخوردار است. ثانیا باید توجه کرد که اگر توانایی مردم در تقاضای کالا افزایش یابد، این افزایش تقاضا تاثیر مثبتی در رشد تولید خواهد گذاشت. ثالثا

انباشت نارضایتی مردم در چند سال گذشته به گواه تمامی پیمایش‌های آماری، ریشه در نارضایتی‌شان از شرایط معیشتی دارد. لذا اولویت قرار دادن بهبود معیشت ملت، ثمرات اجتماعی مثبتی خواهد داشت.

با این تفاسیر، اولویت ما جلوگیری از تهدید معیشت ملت و ایجاد فساد و نابرابری توسط سایر عوامل اقتصادی در مقام سلب، و بهبود رویکردها و ساختارهای معیشتی در مقام ایجاب است.

عادلانه‌سازی نظام حقوق و دستمزد

در کشور ما حداقل دستمزد کارگران مبتنی بر ماده ۴۱ قانون کار، به‌صورت ملی و در شورای‌عالی کار متشکل از نمایندگان دولت، کارگران و کارفرمایان، با نگاه به تورم و هزینه زندگی کارگران تعیین می شود؛ اما از آنجا که دولت، کارفرمای بخش قابل توجهی از کارگران است، مواضع دولت هم به مواضع کارفرمایان تمایل دارد. چنین وضعیتی موجب شده تا در بسیاری از سال‌ها، دستمزد کارگران بسیار پایین‌تر از میزانی باشد که سبد حداقل معیشت را تامین کند.

علاوه بر موضوع دستمزد کارگران، تعیین دستمزد کارمندان دولت نیز تبدیل به مسئله‌ای مبرم شده‌است. ساختار تعیین دستمزد چندین میلیون کارمند حقوق بگیر دولت، از وضعیت کج‌دار و مریز سه جانبه گرایانه تعیین دستمزد کارگران نیز فاجعه‌تر است. افزایش دستمزد کارمندان در لایحه بودجه توسط دولت به مجلس شورای اسلامی تسلیم شده و پس از تصویب مجلس، در سال آینده به اجرا درخواهد آمد؛ این یعنی تمام فرایند افزایش دستمزد در دستان دولتی است که خود، کارفرمای کارمندان است و با افزایش منصفانه حقوق کارمندان تعارض منافع دارد.

تداوم چندین ساله این وضعیت تحت عنوان سرکوب دستمزدها، موجب شده سالانه جمعیت زیر خط فقر کشور افزایش پیدا کند. این وضعیت، تماما خلاف عدالت و آرمان‌های انقلاب اسلامی در جهت اعتلا بخشیدن به مستضعفین است. با این تفاسیر، اصلاح و تغییر شرایط به نفع آنان یکی از اولویت‌های تعیین کننده برای سنجش عدالتخواهی نامزدهای انتخابات است.

در مرحله اول، دستمزد کارگران و حقوق کارمندان دولت باید در حالت حداقلی به میزان تورم سالیانه، در حالت ایده‌آل مطابق با سبد معیشت تعیین شده و در دیدی عمل‌گرایانه بیش از تورم افزایش یابد تا عقب‌ماندگی حقوق و دستمزد جبران شده و اوضاع زندگی ملت بهبود یابد.

در مرحله بعد، باید به فکر اصلاح ساختاری سازوکار تعیین حقوق و دستمزد بود. همانطور که اشاره شد، اصلی‌ترین دلیل عقب‌ماندگی ما در حوزه دستمزدها، ریشه در این ساختارهای معیوب دارد. در ساختار شورای عالی کار، دولت باید به جایگاه نظارتی خود برگردد. همچنین ساختار باید بگونه‌ای بازطراحی شود که

موافقت طرفین کارگر و کارفرما شرط تصویب حداقل دستمزد شود؛ نه آنکه حداقل دستمزدی بدون امضای نمایندگان کارگری بر آنان اعمال شود. در خصوص ساختار تعیین حقوق کارمندان نیز، نیازمند بازنگری اساسی هستیم. یا باید سازوکاری تهیه کرد که در آن، عده‌ای به عنوان نماینده صنف کارمندان حق چانه زنی بر سر حقوق خود داشته باشند، یا باید نحوه تعیین حقوق‌ها را از لایحه بودجه خارج کرده و بشکل آئین‌نامه‌ای و بدون دخالت دولت صورت‌بندی نمود.

به جرئت می‌توان گفت امروز، جای هیچ کوتاهی در اصلاح وضعیت دستمزد شهروندان کشور نیست؛ چه در اصلاحات روبنائی مانند تعیین مبالغ سالانه دستمزدها، و چه در اصلاحات زیربنائی و ساختاری. با این تفاسیر، یکی از مهم‌ترین اولویت‌های جنبش عدالتخواه دانشجویی برای دولت آینده عادلانه‌سازی وضعیت و ساختار دستمزدها در کشور خواهد بود.

جلوگیری از آزادسازی قیمت‌ها و شوک‌های معیشتی

از مسائل بسیار مهمی که در سال‌های گذشته اقتصاد کشور را به سمت نابرابری کشانده و موجب کوچک‌شدن بیش از پیش سفره مستضعفان شده، آزادسازی قیمتی از طرف دولت و تحمیل شوک‌های معیشتی به ملت است. سیاستی که دلایل اعمال آن پرایراد است و ثمرات آن فاجعه.

برخی ادعا دارند با افزایش یا بازاری کردن قیمت کالاهای در اختیار دولت مانند حامل‌های انرژی، مصرف بهینه این کالاها رعایت خواهد شد؛ اما اشکال اساسی به این گزاره وارد است. اصلی ترین عامل مصرف بی‌رویه انرژی در کشور، ساختار مصرف انرژی‌بری است که افزایش قیمت حامل‌های انرژی، تاثیر بسزایی در تغییر آن نخواهد داشت.

همچنین گفته می‌شود دولت با ارزان فروشی این کالاها، درآمد چشمگیری را از دست می‌دهد. این گزاره نیز از دوجهت مخدوش است. اولا باید دانست بزرگ ترین مصرف کننده در اقتصاد هرکشور، دولت آن کشور است؛ در نتیجه اولین نهادی که از گران شدن کالاها علی الخصوص کالاهای اساسی متضرر می‌شود، نهاد دولت می‌باشد. ثانیا به برکت هویت سیاسی و اقتصادی نظام جمهوری اسلامی، پیش‌برد چنین طرح های لیبرالیستی بدون الحاق طرح‌های حمایتی، بسیار مضموم و عملا ناممکن است. درنتیجه انتظار درآمدزایی دولت از طریق آزادسازی قیمت‌ها نابجاست.

در ادعایی شگرف، برخی با داعیه عدالتخواهی موافق افزایش دادن و آزادسازی قیمت‌ها توسط دولت هستند. آن‌ها قائلند در این ارزان فروشی، ثروتمندان جامعه که مصرف بیشتری از کالاهای مذکور دارند منفعت بیشتری از مستضعفین دارند؛ حال آنکه اگر نسبت منفعت مستقیم دهک‌های بالا و پایین جامعه را بر کل سبد مصرفی ایشان درنظر بگیریم، مشاهده می‌کنیم که منفعت دهک‌های پایین جامعه از این ارزان فروشی، سهم بیشتری در سبد مصرفی او دارد. این بدان معناست که افزایش قیمت‌ها، مستضعفین را بیشتر از ثروتمندان متاثر می‌نماید.

اما بزرگ‌ترین ثمره این آزادسازی‌ها در سال‌های گذشته، تحمیل فشاری ناگهانی بر معیشت ملت، نارضایتی و ناامیدی عموم مردم است. ثمره تلخی که مصرف کننده اصلی آن مستضعفین بودند. نداشتن پایگاه‌های اطلاعاتی دقیق و

منسجمی که بتوان مبتنی بر آن، برنامه های رفاهی مناسبی برای پوشش تبعات آزادسازی قیمتی تهیه نمود، موجب تضعیف بیش‌ازپیش مصرف‌کنندگان علی‌الخصوص دهک‌های ابتدائی کشور شده است. ثمرات نبود برنامه‌های رفاهی منسجم در تجربه هفمندی یارانه‌ها، افزایش بنزین در آبان ۹۸ و حذف ارز ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی، مشهود است.

جلوگیری از آزادسازی یا گران‌سازی قیمت ها، سیاستی است برای جلوگیری از تضعیف بیش‌ازپیش مستضعفان، افزوده شدن بر جمعیت زیر خط فقر، و تشدید نابرابری. تازمانی که مشکلات اولویت‌دار ساختار مصرف انرژی حل نگشته، و تا زمانی که برنامه رفاهی دقیق و جامعی برای پوشش تبعات مستقیم و غیرمستقیم این سیاست نداشته‌باشیم، اجرائی نمودن چنین سیاست‌هایی خلاف اصول عدالتخواهانه ماست.

توقف خصوصی‌سازی نابرابری و فسادآفرین

بنابر گزارش تفریغ بودجه سال ۱۳۹۷ و بررسی ۱۷ سال سیاست خصوصی‌سازی، واگذاری دارایی‌های عمومی در این فرایند با انحرافی ۷۷ درصدی مواجه گشته‌است. این بدان معناست که خصوصی‌سازی در کشور ما در بیش از دو دهه به نتایج مطلوب خود نرسیده و تبدیل به بستری برای بروز فساد و نابرابری گشته است.

فساد رخ داده در خصوصی‌سازی به عنوان لایه روئین این انحراف، به راحتی قابل تشخیص است. در نتیجه فرایندهای معیوب واگذاری، مفاسد مختلفی نظیر ارزان فروشی، زدوبند معاملاتی، اهلیت نداشتن خریداران، تاراج اموال عمومی توسط برندگان خصوصی‌سازی، اخراج کارگران و پرداخت نکردن حقوق‌شان در طول این دو دهه رخ داده‌است.

اما نابرابری به عنوان لایه زیرین این انحراف، نیازمند نگرشی ژرف‌تر است. سرمایه‌های عموم ملت، با قیمت‌هایی بسیار پایین‌تر از ارزش واقعی‌شان، به دست عده‌ای خاص می‌رسد. این یعنی همین عده خاص، یک‌شبه ره صدساله را طی می‌کنند و به سرمایه‌ای بادآورده دست پیدا می‌کنند. در آن طرف ماجرا، کارگران این کارخانه‌ها هستند که حال باید با پرداخت نشدن حقوق‌شان یا بی کاری دست‌وپنجه نرم کنند.

چنین انحراف بزرگی، ریشه در مفروضات اقتصادی کشور دارد که توان خصوصی سازی گسترده را از ما سلب می‌کند. ساختار توزیع ثروت در کشور ما بگونه‌ای نیست که تقاضا کنندگان زیادی برای بنگاه‌های اقتصادی بزرگ ما وجود داشته باشد. همچنین با توجه به سواد مالی پایین عموم جامعه ایرانی و عدم مشارکت جدی آحاد ملت در بازار سرمایه، عرضه بورسی دارایی‌ها دولت نیز نیازمند مقدمات ویژه‌ای است؛ مانند آنچه در توزیع سهام عدالت امتحان شد و تجربه خاصی برجای گذاشت.

هرچند ایده‌آل ما، بنگاه‌داری دولت نیست و آن را توصیه نمی‌کنیم، اما قائلیم تا زمانی که اشکالات فرایندی خصوصی سازی، از سیاست‌های کلی اصل ۴۴ تا شیوه واگذاری بنگاه‌ها اصلاح نشوند، انحرافات ضدعدالت این فرایند امتداد خواهد داشت.

علاوه بر مسئله خصوصی‌سازی، مصوبه مولدسازی دارایی‌های دولت نیز دارای معایبی عمیق‌تر و ریشه‌ای‌تر است که ظرفیت انحرافات گسترده‌تر و عمیق‌تری را داراست. نبود هیئت واگذاری متمرکز و

شرایط اهلیت‌سنجی اصولی، تشویق به تغییر کاربری اموال و بهم‌ریختن بیش‌از پیش بافت شهری، مصونیت قضائی واگذارکنندگان دارایی‌ها، نبود اقشاری ذی‌نفع و واگذاری بی‌سروصدای این اموال، تنها گوشه‌ای از ایرادات بزرگ این مصوبه است.

ما به شعار «جهش تولید با مشارکت مردم» اعتقاد راسخی داریم؛ اما معتقدیم این شعار از راه فعلی خصوصی‌سازی نمی گذرد؛ بلکه باید برای تحقق سایر مفاد سیاست‌های کلی اصل ۴۴ و همچنین تحقق کامل اصل ۴۳ قانون اساسی کوشید تا مشارکت مردم در امر تولید متجلی شود. همچنین دولتی را عدالتخواه می‌دانیم که اجرائی شدن مصوبه پراشکال مولدسازی دارایی‌های دولت را متوقف کرده، اشکالات مهم آن را اصلاح نموده و اموال دولت را به معنای واقعی کلمه «مولد» نماید؛ نه آنکه آن‌ها را به ثمن بخس واگذار نماید.


اجتماعی

پیش گفتار

نیل به رفاه و کنشگری اجتماعی مستضعفین

«اساس حکومت اسلامی و جمهوری اسلامی بر اقامهٔ عدل است. کما اینکه اساس همهٔ ادیان بر اقامهٔ عدل است. خدای متعال می فرماید که ما پیغمبران را فرستادیم، کتاب های آسمانی را فرستادیم، لیقوم‌الناس بالقسط؛ اصلاً برای اینکه مردم قیام به قسط کنند و جامعه، جامعهٔ عدالت‌آمیز باشد. خب ما در این زمینه‌ها عقبیم، خیلی باید کار کنیم، خیلی باید تلاش کنیم.»

مقام معظم رهبری

چهاردهمین انتخابات ریاست‌جمهوری برای انتخاب نهمین رئیس‌جمهور، به‌طور زودهنگام و به فوریت انجام شد و بار دیگر همانند ادوار گذشته، مباحث اجتماعی معطوف به کیفیت زندگی افراد و خانواده‌ها در سایهٔ مباحث اقتصادی، فرهنگی و سیاسی گم شد. مباحثی نظیر برنامه‌های رفاهی نامزدهای انتخاباتی، نگرش نامزدها به سازوکارهای جمهوریتی و دیدگاه ایشان در مورد خدمات عمومی، مباحث مهم هستند که با زندگی روزمره آحاد ملت گره خورده است؛ اما همگی از آنان غفلت می‌ورزند.

این فقدان نه فقط در لحظه انتخابات، که در تمامی دوره‌های ریاست جمهوری محسوس است؛ آنجا که دولت‌ها، یکی پس از دیگری به تحدید خدمات رفاهی و اجتماعی روی می آورند و بر ضد آحاد ملت سیاست‌ورزی می کنند.

نبود نظامات رفاهی و اجتماعی منسجم و حامی اقشار ضعیف‌تر جامعه، موجب بروز نابرابری در دستیابی به رفاه، و همچنین نابرابری در واکنش نشان دادن به آن شده است. به این معنا، سیاست‌های اعمالی دولت‌های گوناگون بر ضد مستضعفین در جریان بوده و هست، و برخلاف عمده ثروتمندان جامعه که نور چشمی دولت‌ها هستند و به راحتی امکان کنش‌گری سیاسی دارند، مستضعفان چاره‌ای جز شورش برای احقاق حق خود ندارند؛ همان مسئله‌ای که در آبان ماه سال ۹۸ بروز پیدا کرد و تبعات آن تا به امروز گریبان‌گیر ماست.

از ایـن رو، یکـی از سـرفصل‌های مهمـی کـه دولـت پیـش‌رو بایـد بـرای ایجـاد تحـول در آن اهتمـام ویـژه‌ای داشته‌باشـد، حوزه‌هـای اجتماعـی و رفاهـی اسـت. در ایـن بیـن، سـه مسـئله از اهمیـت بـالا برخـوردار می‌باشـند: اصلاحـات سـاختاری سـازمان تامیـن اجتماعـی، تسـهیل تشـکل‌یابی اقشـار بویـژه کارگـران، گسـترش و بهبـود خدمـات عمومی در حوزه سلامت و آموزش.

اصلاح ساختاری سازمان تامین اجتماعی

سازمان تامین اجتماعی با پوشش ۱۶ میلیون نفر بیمه شده و بیش از ۴ میلیون نفر مستمری بگیر، بزرگ‌ترین صندوق بازنشستگی کشور است. اعداد ذکر شده به خوبی نشان می‌دهند این سازمان چه ارگان مهمی در بین ساختارهای اقتصادی و اجتماعی کشور است. با این حال، وضعیت اسفناکی بر این صندوق مستولی گشته که بیم آن می‌رود در آینده‌ای بسیار نزدیک، شرایط وخیمی را برای کشور رقم بزند؛ شرایطی که دیگر حل شدنی نباشد.

این صندوق که به علت مدیریت دارایی های نامرغوب، فساد در ساختار مدیریتی شستا، نابرابری در نظام پرداخت مستمری و همچنین تخفیفات عمده و خالی از علت شرایط بازنشستگی در وضعیت ورشکستگی قرار دارد، زندگی بیش از ۲۰ میلیون ایرانی را تحت‌الشعاع خود قرار داده است؛ بطوری که امروزه و حتی قبل از رخ دادن ورشکستگی، تجمعات مختلفی از سوی مستمری بگیران در برابر این سازمان قابل مشاهده است.

دولت آینده چاره‌ای ندارد جز اینکه برای ابر بحران صندوق بیمه تامین اجتماعی چاره‌ای بیاندیشد. در دوران دولت سیزدهم، در ظاهر تلاش‌هایی برای بهبود وضعیت صندوق‌ها صورت پذیرفت؛ اما این تلاش‌ها، در عین حال تشدید کننده نابرابری و بی‌عدالتی در سیاست‌ورزی اقتصاد کشور بودند.

در حالی که اصلی‌ترین معضل صندوق تامین اجتماعی، دارایی‌های نامرغوب و همچنین مدیریت فسادزای شرکت سرمایه‌گذاری تامین اجتماعی است، سیاست‌گذاران ما در گام اول به سراغ جراحی‌های اقتصادی علیه مستمری بگیران خرد می‌روند. حتی نه از طریق جمع کردن بساط تخفیفات عمده در بازخرید مشاغل یا بررسی سخت و زیان آور شمردن برخی مشاغل ساده، که از طریق افزایش سن بازنشستگی. باید خاطر نشان کرد که در وضعیت فعلی این سازمان، دولت همچنان بنگاه‌های زیان دهی که توان مدیریت‌شان را ندارد به عنوان رد دیون به تامین اجتماعی حواله می‌دهد؛ همین یک مورد نشان از عدم صداقت متولیان امر در مورد اصلاح ساختاری سازمان تامین اجتماعی است.

علاوه بر بحران ورشکستی، مسئله مهم دیگری که باید مورد توجه قرار بگیرد، مسئله تعیین مستمری‌هاست. این سازمان که در عمل، استقلال مالی، اداری و حقوقی از ساختار دولت ندارد، در تعیین

دستمزدها نیز در دولت هضم شده است و چندجانبه‌گرایی از آن برچیده شده است. در سال‌های گذشته شاهد آن بوده‌ایم که با دخالت مستقیم دولت، میزان افزایش مستمری بازنشستگان، حتی کمتر از افزایش حداقل مزد بوده که این اتفاق، موجب اعتراض و تکدر خاطر بازنشستگان شده است.

از این رو، دولت چهاردهم ابتدا به ساکن موظف است از هر اقدامی که موجب وخیم‌تر شدن اوضاع صندوق‌های بازنشستگی می‌شود خودداری کند. مواردی همچون واگذاری بنگاه‌های زیان ده به عنوان رد دیون، اعطای تخفیفات بی حساب و کتاب و دیگر سیاست‌گذاری‌های نابجا. در مرحله بعد، باید برای مشکلات ساختاری و بحران آفرین صندوق چاره اندیشید. مسئله اول، بازپرداخت بدهی های دولت به سازمان مذکور است؛ بدهی هایی که از مرز ۷۰۰ هزار میلیارد تومان عبور کرده و در حال پیشی گرفتن از کل بودجه دولت است. مسئله بعدی، ایجاد تغییر ساختاری در شرکت سرمایه‌گذاری سازمان و تغییر ماهیت فعلی آن از بنگاه‌داری به سرمایه گذاری در بازارهای مالی است. بنگاه‌های نامرغوبی که دولت در طی سالیان مختلف به عنوان رد دیون به شستا سپرده است، دلیل بازدهی پایین این مجموعه است. همچنین فساد رخ داده در تاریک‌خانه شستا باید مورد نظارت و برخورد جدی قرار بگیرد تا سرمایه‌های ملت ب علت فساد مدیران دولتی به تاراج نرود. مرحله بعدی، عادلانه کردن پرداخت مستمری در دوران بازنشستگی است. هرچند نابرابری در پرداخت دستمزد شاغلین دارای توجیهات اقتصادی و اجتماعی می‌باشد، اما پرداخت‌های نابرابر در زمان بازنشستگی توجیه عقلی، دینی و اقتصادی ندارد. از این رو جدیت در همسان‌سازی حقوق بازنشستگان، باید یکی از اولیت های مهم سازمان تامین اجتماعی قرار بگیرد. اجرای گام به گام این بسته سیاستی، مشکل ورشکستگی این صندوق عظیم بازنشستگی را تا حد زیادی حل می کند. علاوه این موضوع، اصلاح اساسنامه صندوق‌های بیمه در جهت استقلال بخشی به سازمان تامین اجتماعی، برای جلوگیری از مداخلات گوناگون دولت در عزل و نصب‌ها و تعیین مبلغ مستمری، و بروز مفاسد گوناگون در دل این سازمان از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است.

تسهیل تشکل‌یابی اصناف و کارگران

از مهم ترین حقوق اصناف هر کشور، حق ایجاد و توسعه تشکل، انجمن و اتحادیه های صنفی برای دفاع از حقوق خود در جریان سیاست‌گذاری‌های دولتی و یا مراودات با سایر اصناف است. تشکل‌مند نبودن اقشار کشور به خصوص زحمت کشان قشر کارگر در سالیان متمادی موجب ناتوانی اقشار کشور در اعتراض به شرایط بد شغلی و معیشتی‌شان شده است.

در کشور ما با وجود صراحت قانون اساسی در اصل ۲۶ و ۱۰۴ وتاکیدات فصل ششم قانون کار، متاسفانه در حال حاضر بیش از ۹۰ درصد کارگران هیچ گونه تشکلی برای دادخواهی و پیگیری حقوق خود ندارند. به خوبی می‌توان تشخیص داد که انگیزه طراحان قانون اساسی و تاکیدات مقام معظم رهبری بر سازمان‌یابی کارگران در راستای تکریم و حفظ حقوق این عزیزان است. هم چنین تجربه حضور تشکل‌های کارگری در بخش‌های مختلف صنعت و معدن در دهه اخیر، نشان دهنده اعتراضاتی مسالمت‌آمیز، قانونی و منسجم تر از شرایط تشکل‌نیافته در سایر کارخانه جات و کارگاه‌ها است.

علاوه بر کوتاهی دولت‌های سابق بر اجرای قانون اساسی مبتنی بر تشکل‌یابی اقشار و علی‌الخصوص کارگران، نبود امنیت شغلی برای مطالبه‌گران نیز عامل مهمی است که جلوی دادخواهی کارگران را می‌گیرد. به تعویق افتادن مکرر حقوق کارگران، اخراج بی‌قاعده آنان و موقتی سازی قراردادهای کارگری بخشی از این فشارهاست که توسط کارفرمایان بر ایشان تحمیل گشته و عملا معیشت‌شان را گروگان گرفته است.

ضعف در تشکل‌های صنفی و بوجود آمدن مسئله نانمایندگی در سطوح خرد، امکان نمایندگی اصناف در سطوح کلان حاکمیتی را دچار اختلال می‌کند. به همین منوال می‌توانیم مشاهده کنیم که در مباحث داغ انتخاباتی، مسئله معیشت و امنیت شغلی میلیون‌ها نفر از شهروندان‌مان جایگاه ویژه‌ای ندارد.

علاوه بر بی‌امکانی اقشار ضعیفی مانند کارگران برای تشکل‌یابی، تبعیض در تشکل‌یابی از منظر عدالت موضوع بسیار مهمی است. زمانی که اتاق بازرگانی نقش بسزایی در پیشنهاد و پیشبرد سیاست‌های ارزی و اقتصادی کشور دارد، و کانون وکلا، نظام پزشکی و نظام مهندسی هر یک در حال چانه‌زنی برای کسب بیشترین

منفعت برای خود هستند، بروز سیاست های تبعیض‌آمیز قابل درک می‌شود. اینگونه است که دستمزد اکثریت کارگران و کارمندان تقریبا درصد افزایش می‌یابد، اما تعرفه پزشکی دقیقا مطابق با تورم و بصورت چهل و هشت درصدی افزایش پیدا می‌کند.

با توجه به ضعف‌های مطرح شده در خصوص تشکل‌یابی اقشار و به ویژه کارگران، دولت آینده باید برای این معضل، برنامه‌های دقیق و اجرائی داشته باشد. با توجه به تجربه جنبش عدالتخواه دانشجویی در خصوص تشکل‌یابی کارگران، سه گام مهم در این باره باید برداشته شود. نخست، باید زمینه را برای توسعه انجمن‌های صنفی کارگران فراهم کرد تا تشکل‌هایی به مراتب مستقل و صنفی‌تر در بین عموم کارگران قوت بگیرند. در ثانی، باید به فکر قوت بخشیدن به اتحادیه تشکل‌های کارگری باشیم؛ بگونه‌ای که این اتحادیه‌ها از انسجام و قدرت کافی برای چانه‌زنی برخوردار بوده و به واقع در سیاست کشور منشا اثر باشند. در آخر، لازم است تبعیض هایی که بین اتحادیه‌ها مختلف کارگری وجود دارد را کمرنگ کرده و از بین ببریم و در پی منفعت‌جویی با امتیاز دادن به تشکل‌های خاص نباشیم.

گسترش و بهبود خدمات عمومی در آموزش و بهداشت

بنا بر آموزه‌های اقتصادی که امروزه در سرتاسر دنیا پذیرفته شده و همچنین مورد تاکید مقام معظم رهبری نیز می‌باشد، «آموزش» و «بهداشت» جزء بخش خدمات عمومی کشور هستند؛ این بدان معناست که دسترسی به خدمات آموزشی و بهداشتی باکیفیت حق عموم جامعه‌است؛ حتی کسانی که محرومانه ترین زندگی‌ها را دارند. ارائه این خدمات عمومی شاخص بسیار مهمی برای اندازه گیری رفاه و عدالت اجتماعی هر کشوری می‌باشد. در قانون اساسی نیز تاکیدات روشنی بر وظایف دولت در تامین حقوق آموزشی و بهداشتی برای عموم مردم و طرد تبعیض در این موارد صورت پذیرفته است؛ اما متاسفانه وضع خوبی در تامین آموزش و بهداشت عادلانه نداریم.

خصوصی‌سازی امور آموزشی در سطوح مختلف آن و همچنین، خصوصی‌سازی امور بهداشتی در حوزه‌های مختلف، چندین سال است که توسط دولت‌های گوناگون با جدیت پیگیری می‌شود. این سیاست که بر منطق بازاری کردن خدمات عمومی استوار است، خدمات آموزشی و بهداشتی باکیفیت را در اختیار توانمندان قرار می‌دهد و مستمندان را از این حق محروم می‌سازد. این یعنی هرروز که این سیاست در کشور ما امتداد پیدا کند، نابرابری بیشتر خواهد شد؛ نابرابری در دستری به امکانات کشور، نابرابری در حق زندگی، نابرابری در علم آموزی، نابرابری در امکان جابجایی طبقاتی و... امروزه وزارت آموزش و پرورش کشور، یکی از پرمعضل‌ترین وزارت‌خانه‌های ماست که عمده مسائل آن، ریشه در بی توجهی دولت به این وزارت‌خانه در برنامه ریزی و لایحه بودجه است. علت کاهش گستره و کیفیت خدمات آموزشی و پرورشی را باید در کاهش سهم بودجه وزارت مربوطه در بودجه جست‌وجو کرد. همچنین در وزارت بهداشت و درمان، اصلی‌ترین عامل عادلانه نشدن ساختارهای بهداشتی و درمانی وجود تعارض منافع گسترده است. عاملی که موجب کمبود ظرفیت پزشکی کشور و وقوع پدیده درب گردان شده تا مفعت خواص در برابر منفعت عمومی حفظ شود.

طرز فکر درست نسبت به هزینه‌کرد دولت در این دو حوزه، سرمایه‌گذاری برای افزایش عدالت و رفاه عمومی است، نه هدر دادن درآمدهای دولت. دیدگاه اخیر

که دیدگاهی غلط و تماما ضدعدالت است، بطور مداوم توسط بسیاری از مبلغین اقتصادی تبلیغ می‌شود. دولتی که نگرش عدالتخواهانه‌ای به آموزش و بهداشت عمومی داشته‌باشد، حتما باید دربرابر این دیدگاه بایستد و جلوی خصوصی و پولی شدن کالاهای عمومی را بگیرد.


سیاسی

مقدمه

جمهوریت و عدالت، رکن اساسی سیاست‌ورزی

«پیوند جمهوریت و اسلامیت یکی از ابداعات امام خمینی (رحمةالله‌علیه) بود که در فصل نوینی نه فقط برای ایران اسلامی، بلکه برای دنیای اسلام در تجربهٔ یک الگوی سیاسی متفاوت با آنچه در گذشته تجربه شده بود و در کلاس‌ها و علوم سیاسی تدریس و تدرس می‌شد، محسوب می‌شود.»

مقام معظم رهبری

کنارگذاشته شدن مردم از عرصهٔ سیاسی کشور در سالیان اخیر، موجب ایجاد یأس و ناامیدی مردم نسبت به کنش سیاسی در کشور شده است. موضوعی که مشارکت های حداقلی در انتخابات‌های گذشته می تواند گواهی بر آن باشد. این بی‌اعتمادی مردم موجبات کرخت شدن کشور را فراهم کرده است و از پیشرفت کشور در ابعاد مختلف جلوگیری می‌کند؛ چراکه یکی از پایه‌های اساسی نظام ما، جمهوریت و مشارکت مردم در حکمرانی ماست.

باید دانست که وضعیت امروز جامعه کشور، وضعیت قطبی شده‌ای است که امکان ضسیاست‌ورزی صحیح و آرمانی را از ما سلب نموده است. از همین رو، اولین و مهم‌ترین سیاستی که کشور باید به دنبال آن باشد، وحدت بخشی دوباره به این جامعه چندپاره است؛ سیاستی که تنها با تمسک به جمهوریت و عدالت قابل تحقق خواهد بود.

به همین سبب جمهوری اسلامی برای عبور از این موقف حساس خود نیاز به فردی برای سکان‌داری قوهٔ مجریه دارد که بتواند در فضای متکثر سیاسی امروز کشور، با ترسیم تصویری مشخص از آرمان جمهوری اسلامی وحدتی میان ملت برای رسیدن به این آرمان، هم در سیاست داخلی کشور و هم در عرصه سیاست خارجه با انسجامی آرمان‌خواهانه ایجاد کند.

در این مسیر، لازم است دولت چهاردهم، سعی در برهم زدن قواعد غلط و تحمیلی داشته‌باشد که در حکمرانی مردمی اخلال وارد می‌کنند؛ مواردی مانند ساختارهای غیر شفاف و محفلی که در دل دولت بوجود آمده‌اند، یا نگرش‌های امنیتی که مردم را برای فعالیت سیاسی و اجتماعی تهدید می‌کنند. علاوه بر این موضوعات در خصوص سیاست داخلی نیز باید توسعه اقتصادی و پیشبرد آرمان‌های ضد استکباری را به شکلی توامان در دستور کار خود قرار دهیم و از هیچ ظرفیتی برای اعتلای واقعیت و حقیقت انقلاب اسلامی دریغ نکنیم.

اعطای حقوق تصریح شده ملت در قانون اساسی

حکومت در اسلام، تبلور سازمان‌یافته آرمان سیاسی ملتی است تا کشور را به سوی هدف نهایی هدایت کند. انقلاب مردمی اسلامی نیز به رهبری امام راحل در پی ساخت چنین حکومتی شکل گرفت. حکومتی که مقدمه قانون اساسی آن با آیهٔ شریفه «لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْمِيزانَ لِيَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ» شروع می‌شود.

از این رو بی‌تفاوتی نسبت به آرمان مردم سالاری در حکومت اسلامی نه تنها به معنی پشت کردن به قانون اساسی کشور است، بلکه باعث بی‌اعتمادی مردم نسبت به دیگر آرمان‌های نظام نیز می شود. موضوعی که باعث از کار افتادن پیشران‌های حرکت در کشور می‌شود.

به همین سبب برای حل این موضوع باید لوازم حضور فعالانهٔ مردم در عرصهٔ سیاست و همچنین تاثیرگذاری آن‌ها در این عرصه را فراهم کرد. در قانون اساسی اصول مهمی مانند اصل ۸ (امر به معروف و نهی از منکر)، اصل ۲۷ (آزادی تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها)، اصل ۲۶ (آزادی احزاب و تشکل ها) و اصل ۱۰۴ (تشکیل شوراهای قسط) وجود دارد که ابزار لازم برای مشارکت مردم در عرصهٔ سیاسی کشور را فراهم می کند. اما تا به امروز هیچکدام از این اصول به درستی اعمال و یا اجرا نشده‌اند.

بطور مثال، نبود سازوکار اجرایی مناسبی برای اصل ۲۷ قانون اساسی موجب برخوردهای قهری با اعتراضات و شکایات بحق مردم و دشمن‌انگاری تمامی معترضان در صحنهٔ عمل شده است. امری که فضا را برای اعتراض کردن به هر سیاست غلطی، تنگ می‌کند. برای مثال حتی تجمع دانشجویان انقلابی در اعتراض به فرایندهای معیوب سربازی نیز سریعاً سرکوب می‌شود. این موضوع سبب می شود که مردم راه مجاز و قانونی برای نشان دادن اعتراض جمعی خود نسبت به مواردی که حتی حقوقشان پایمال می شود پیش روی خود نبینند. حال آنکه در قانون اساسی، این حق برای تمامی آحاد مردم در نظر گرفته شده است.

در نمونه‌ای دیگر، سختگیری‌های بی‌جا در مسیر احقاق تشکل یابی اقشار (اصل ۱۰۴) درکنار سنگ‌اندازی‌های ریز و درشت در مسیر مطالبه‌گری معدود تشکل‌های مردم نهاد، عملاً تأسیس یا فعالیت در این سازوکار منطقی را سخت کرده است و کمتر کسی حاضر می‌شود این مسیر سخت را برای ساخت سازوکاری عقلایی برای مطالبه‌گری طی کند. حال آنکه

قانون اساسی با ابلاغ این اصل به دنبال متشکل کردن اقشار برای مطالبهٔ حقوقشان بوده است.
از سوی دیگر ناقص عمل کردن به این اصول نیز ضمن آن که کارایی لازم را ندارد، مردم را نسبت به کلیت آن اصل نیز بی اعتماد می‌کند. به طور مثال آنچه در عمل به اصل ۸ قانون اساسی رخ داد، چنین اتفاقی را رقم زد. کاری که ستاد احیا امر به معروف و نهی از منکر با عمل کردن ناقص به این فریضه و با نادیده گرفتن اصلی‌ترین وجه آن یعنی امر به معروفِ مسئولین توسط مردم کرده‌است، نه تنها کارایی اجتماعی این اصل اسلامی را از بین برده، بلکه ماهیت این فریضه دینی را در اذهان ملت خدشه‌دار کرده است. در صورتی که بسترسازی مناسب برای اجرای کامل و درست این اصل می تواند موجب احیای نقش مردم در حکمرانی کشور شود.
همهٔ این موارد نشان می‌دهد که علی رغم وجود اصولی مترقی برای احیای نقش مردم در سیاست و جامعه، این موضوع از سوی مجریان قانون اساسی مغفول واقع شده است. لذا مهم است که رئیس جمهور به عنوان مجری قانون اساسی نسبت به این مهم توجه ویژه‌ای داشته و برای اعمال آن برنامه و طرحی اجرایی در نظر داشته‌باشد. موضوعی که در صورت اجرا می‌تواند منجر به احیای حقوق ملت شده و زمینه‌های جلب دوباره اعتماد مردم برای مشارکت پویا در عرصهٔ سیاسی کشور را مهیا کند.

بازگشت دولت به مرزهای رسمی خود

شفافیت تنها محدود به مجلس شورای اسلامی نیست. تمامی قوای کشور باید به سمت شفافیت حرکت کنند. در این بین، رئیس جمهور که ریاست بسیاری از شوراها و نهادها را برعهده دارد، نقش ویژه‌ای در این مهم دارد. شوراهایی که قرار بود روزی در چهارچوب ساختارهای قانونی کشور به اجرای قوانین و مصوبات قوای کشور کمک کرده و دستگاه‌ها را چابک کنند، امروز خود در عرض سه‌قوه قرار گرفته و آن‌ها را به رخوت و رکود دچار کرده‌اند. این شوراها و ستادهای موازی که عمدتاً جنبهٔ موقتی یا با کارویژهٔ محدود و مشخص تشکیل شده‌اند، رسماً جایگاه فراقانونی پیدا کرده و ساختارهای رسمی را دور می‌زنند و هر آنچه بخواهند تصویب می کنند؛ بدون آنکه نهادی بتواند بر مصوبات آن ها نظارت کرده یا امکان ابطال و اصلاح آن را داشته باشد. اوضاع به‌طوری وخیم شده است که این شوراها در جایی برای خود مصونیت قضایی قائل شده و در جایی دیگر، احکام لازم‌الاجرای نهادهای قضایی را نقض می‌کنند! موازی‌کاری نهادها با یکدیگر و دور زدن ساختارهای رسمی و قانونی، در کنار شفاف نبودن سازوکار و فرآیندهای تصمیم سازی، از بسیاری از شوراهای تحت مدیریت رئیس‌جمهور، به مرور موجب تضعیف مردم سالاری دینی شده است. به‌طوری که امروز بسیاری از مردم برای نهادهای انتخابی نقش چندانی در ادارهٔ کشور قائل نیستند و معتقدند تصمیمات در ساختارهای غیررسمی اتخاذ می‌شود.

علاوه‌بر ایراد ساختاری، از بُعد ماهوی نیز تصمیات شوراها در موارد مهمی قابل نقد است. این شوراها روزی اموال دولت را با اسم رمز مولدسازی به تاراج می‌گذارند، روزی بدون مقدمه و زمینه‌سازی دست به فیلترینگ حدأکثری نرم‌افزارهای پرکاربرد می زنند و روز دیگر برخلاف نظر نمایندگان منتخب ملت، شرایط ورود به دانشگاه را تغییر می‌دهند.

رئیس‌جمهوری می‌تواند کشور را از این بحران نجات دهد که اولاً برای رفع موازی‌کاری شوراها و ساختارها برنامهٔ عملیاتی داشته باشد، ثانیاً ساختارها و شوراهای اضافی و تضعیف‌کنندهٔ ساختارهای رسمی و آن‌ها که مأموریت‌شان پایان یافته را حذف و یا محدود به چهارچوب‌های قانونی کند و ثالثاً معتقد به شفافیت آراء، تصمیمات و فرآیندهای تصمیم‌گیری در ساختارهای دولت بوده و آن را نیز به مرحلهٔ اجرا برساند.

در نهایت، باید امکان اصلاح و ابطال و اعتراض به تصمیات تمامی ارکان تصمیم ساز فراهم شده و تفکیک قوا به‌طور کامل رعایت شود. در کنار این‌ها باید گفت محتوای تصمیمات ساختارها و نهادهای تحت مدیریت رئیس‌جمهور باید با خواست عمومی مطابقت داشته و منجر به لجبازی مردم و مسئولین بایکدیگر نشود. در این مأموریت، شورای‌عالی انقلاب فرهنگی، شورای‌عالی فضای مجازی، شورای‌عالی کار و شورای هماهنگی اقتصادی سران قوا در اولویت اصلاح، انتظام‌بخشی و شفاف‌سازی قرار دارند.

مقابله با کنشگری سیاسی دستگاه‌های امنیتی

نهادهای اطلاعاتی-امنیتی هر کشور، نقش بسیار مهمی در تامین ایمنی کشور و شناسایی چالش‌هایش در حوزه‌های مختلف دارند. حفظ امنیت و سلامت اقتصادی کشور و مبارزه با فساد، شناسایی و مغلوب کردن تلاش‌های جاسوسانه دولت‌های متخاصم و ارائه تحلیل‌های اجتماعی و سیاسی از جایگاه ناظرانه خود، تنها بخشی از گستره وظایف دستگاه‌های امنیتی-اطلاعاتی در هر کشور است.

اما امروزه دستگاه‌های امنیتی-اطلاعاتی کشور از شان نظارتی خود خارج شده‌اند و با ورود مستقیم و غیرمستقیم به عرصه های مختلف حاکمیتی یا اجتماعی، در حال سیطره‌یابی به عرصه سیاست‌گذاری کشور هستند. چنین اتفاقی، اثرات مخربی بر کشور گذاشته‌است که امتداد آن برای ادامه حیات نظام جمهوری اسلامی بسیار خطرناک است.

اولا، با وجود عاملیت یافتن نهادهای امنیتی در عرصه‌های برنامه‌ریزی، سیاست‌گذاری و اجرا، موقعیت نظارتی این نهادها تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد. زمانی که اجراکننده و نظارت‌کننده سیاست‌ها یکی باشد، تعارض منافع پیش آمده زمینه بروز انواع مفاسد را فراهم می‌آورد.

در ثانی، نهادهای اطلاعاتی و امنیتی با در دست داشتن هم زمان اطلاعات گسترده و قوه قاهره، توانایی این را دارند تا هر جریان اجتماعی و سیاسی را منهدم نمایند. حال اگر این دستگاه‌ها دچار سیاست‌زدگی و اعمال سلیقه شوند، می توانند فضای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی را به راحتی مهندسی نمایند. اتفاقی که امروز با آن مواجه هستیم، نه تنها اعمال سلیقه در جایگاه نظارتی، بلکه عاملیت یافتن در عرصه عمل است.

به عنوان مورد آخر، باید دانست سایه انداختن طرز تفکر امنیتی بر فضای سیاسی کشور، موجب سیاست‌ورزی تحدیدمحور خواهد شد. این اتفاق، خلاف اصول انقلابی و آرمان‌خواهانه نظام ما بود که می‌خواست آرمان‌های انقلاب را در عرصه سیاست پیگیری کند. اینگونه، سیاسیون کشور همواره عدالت، استقلال، آزادی و هر هدف آرمانی دیگری را فدای حفظ وضع موجود خواهند کرد. ظهور و بروز این پدیده را می‌توان در بسیاری از سیاست‌ورزی‌های کشور در ابعاد مختلف مشاهده کرد: نحوه تصویب برجام و برخورد با مخالفان آن، نحوه برخورد با معترضان آبان‌ماه سال

۱۳۹۸ و مقوله حق اعتراض، پرونده‌سازی های متعدد علیه مطالبه‌گران عدالتخواه به ویژه در شهرستان‌ها، تنها گوشه‌ای تبعات از تسلط‌یافتن عاملیت و یا ذهنیت امنیتی بر ارگان‌های سیاسی و اجتماعی کشور است.

هرچند کنترل‌گری کامل نهادهای امنیتی، فراتر از توان و اختیار رئیس جمهور است؛ اما او موظف است برای برچیده شدن این بساط، هیئت دولت را از وجود عاملیت و ذهنیت امنیتی پالایش نماید. همچنین برای قرارگیری نهادهای امنیتی و اطلاعاتی کشور در محل صحیح‌شان، تلاش مضاعفی داشته‌باشد تا بدین ترتیب، فضای اجتماعی و سیاسی کشور مجددا به سمت آرمان‌خواهی سوق پیدا کند.

توسعه روابط دیپلماتیک در جهت توسعه‌ی کشور

در دولت سیزدهم اقدامات مثبتی در حوزه ارتباط با همسایگان صورت گرفت که در نتیجه آن روابط با برخی از کشورهای همسایه به حالت عادی بازگشت. این دست اقدامات مثبت از این جهت که منجر به کاهش تنش و حل و فصل دوجانبه مشکلات می‌شود اقدام موثری است اما بایستی با پیوست امنیتی و اقتصادی مورد اطمینانی همراه باشد. در شرایط فعلی منطقه بسیاری از کشورهای عربی و غیرعربی مسلمان همسایه در صف عادی سازی روابط با رژیم صهیونیستی قرار دارند و این طرح تا پیش از عملیات طوفان الاقصی ادامه داشت. بایستی برای نفوذ اقتصادی و امنیتی غده سرطانی صهیونیسم در کشورهای همسایه نظیر ترکمنستان، امارات، بحرین، عربستان و نقاطی از عراق راه علاج موثر پیدا کرد و به موازات آن سیاست همسایگی را با استفاده از ظرفیت استان های مرزی با پیوست اقتصادی همراه ساخت.

عدم استفاده مناسب اقتصادی از ظرفیت کم نظیر همسایگی با پانزده کشور از طریق مرز آبی و خاکی نه تنها زیان اقتصادی به همراه دارد بلکه این احتمال را به همراه دارد که شرایط نفوذ رقبا و دشمنان را ایجاد کرده و تهدیدات امنیتی را نیز فراهم آورد.

همچنین در شرایط پساجنگ اوکراین و افول هژمون آمریکا که منجر به اهمیت یافتن سازمان‌ها و قدرت‌های منطقه‌ای شده است این احساس نیاز وجود دارد که جایگاه جمهوری اسلامی ایران به عنوان قدرت منطقه‌ای ارتقاء یافته و نقش بیشتری در جهان ایفا کند. این اقدام از طریق عضویت فعال در سازمان‌ها و پیمان‌های غیرغربی مانند بریکس که در دولت قبل به ثمر رسیده است امکان پذیر خواهد بود. دیگر آن دوران که ایالات متحده آمریکا به عنوان تنها قدرت پس از فروپاشی شوروی بود و با استفاده از ابزار لیبرال دموکراسی غربی به قدرت بلامنازع جهان تبدیل شده بود، به سر آمده و پس از جنگ عراق، افغانستان، لیبی، سوریه، اوکراین و جنگ اخیر غزه قدرت نرم و ابزار دروغین دموکراسی و آزادی که آنها را به نظام هژمونی با ریاست خودشان رسانده بود دچار استهلاک شدید شده است و شرایط برای تغییر نظام تک قطبی ناعادلانه فراهم است. در این شرایط انتظار ما این است که رئیس جمهور بعدی و دستگاه سیاست خارجی دولت

چهاردهم با فهم بالا و سریع تحولات منطقه و جهان را درک کرده و رویکردی فعال اتخاذ کند که تحقق این هدف با بالا بردن سرعت عمل دستگاه فکری و تحلیلی سیاست خارجی امکان پذیر است.

با توجه به شرایط ترسیم شده فوق، سرعت عمل بخشیدن و پیش بینی تحولات مهم در عرصه منطقه و جهان بسیار ضروریست. با این حال رسیدن به این مهم، نیازمند تجزیه و تحلیل اطلاعات فراوانی دارد که با وضعیت فعلی اندیشکده‌های دستگاه سیاست خارجی و لاغر بودن آنها احساس یاس و ناامیدی را بین نخبگان دستگاه سیاست خارجی ایجاد کرده است. در کنار وضعیت پیش آمده متاسفانه از بین بردن ساختار معاونت‌های منطقه‌ای در وزارت خارجه آسیب بیشتری را به سرعت عمل دستگاه سیاست خارجی در مواجهه با تحولات نقاط مختلف جهان وارد ساخت که نیاز به اصلاح دارد اما آن چیزی که اهمیت بیشتری دارد استفاده از نخبگان در دستگاه اندیشکده‌ای و گسترش نظامات اندیشکده ای در سیاست خارجی متناسب با مناطق مختلف جهان و سیاست‌های کلان ما در عرصه بین المللی است.

اجماع سازی علیه اسرائیل

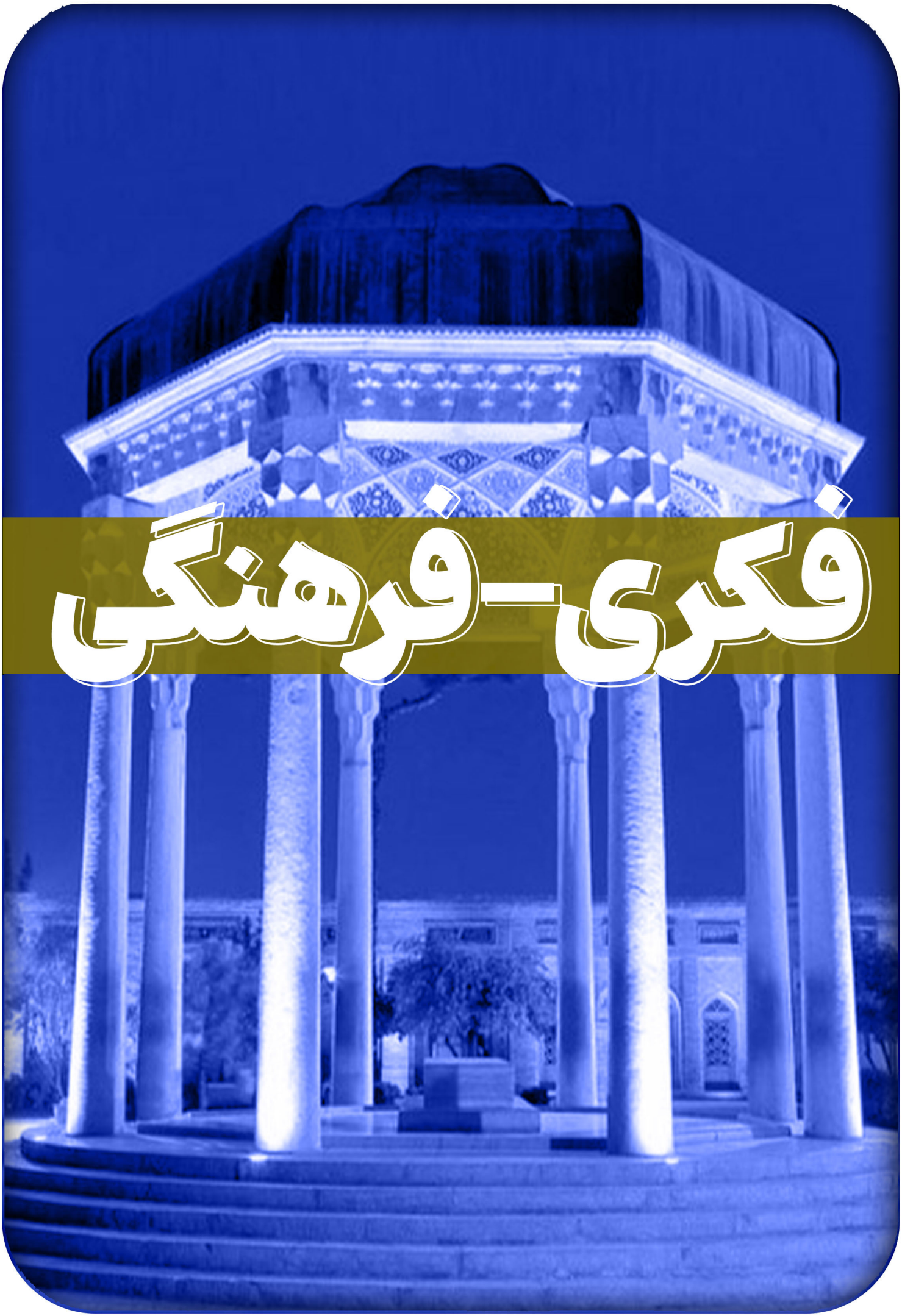
مسئله فلسطین در سال‌های بعد انقلاب به مثابه مهمترین مسئله منطقه‌ای سیاست خارجه جمهوری اسلامی تلقی شده است. طوفان الاقصی و تحولات پس از آن، تمامی کشورهای منطقه را مجددا متوجه اولویت مسئله فلسطین کرد؛ به گونه‌ای که همه ارتباطات و صف‌بندی‌ها را در پیوند عمیق با نوع نگاه کشورها به فلسطین تعریف کرد. از این جهت برنامه و نوع مواجهه با این مسئله از مهم‌ترین ماموریت‌های دولت آینده خواهد بود.

رئیس جمهور آینده، باید اندیشه مقاومت به عنوان راهبرد اصیل انقلاب اسلامی را فهم کرده باشد و با اعتقاد به آن در راستای تحقق قدم بردارد. فهم دقیق از راهبرد مقاومت در مسئله فلسطین دو وجه کلی دارد. اول اینکه باید توجه داشته باشد که فلسطین مسئله‌ای اولویت دار در نظام مسائل سیاست خارجه نظام است و نکته دوم فهم فرامنطقه‌ای، جهان شمول و تمدنی از صف بندی های جهانی پیرامون این موضوع است. فلسطین را باید نقطه اوج تقابل تاریخی استعمار و گونه‌های گوناگون استکبار جهانی با مستضعفین دانست.

همچنین برنامه‌های دولت در این مسئله باید به گونه‌ای باشد که تمامی دستگاه ها، برای حل مسئله فلسطین در خدمت باشند و وزارت خارجه نقش هدایت‌کننده این ساختارها را ایفا کند. در این سطح به عمل رساندن دو راهکار مهم و تعیین کننده خواهد بود. اول آنکه با ارتباط با دیگر کشورهای منطقه و کشورهای جبهه مقاومت، تعامل کشور را از یک تعامل صرفا امنیتی تغییر داده و ارتباطات منطقه ای را چند وجهی نماید، و در راهکار دیگر، تلاش برای قطع شریان‌های حیاتی رژیم اشغالگر است. از موانع اصلی قطع شریان های حیاتی دشمن، سود اقتصادی برخی دول منطقه‌ای در ارتباط اقتصادی گسترده با رژیم است. دولت آینده باید برای حل این تعارض منافع، برنامه‌ریزی داشته باشد.

دولت سیزدهم با مجاهدت‌های شهید پرتلاش شهید امیرعبداللهیان توانست قدم‌های جدی در مسیر بازگرداندن روح دفاع از مظلوم و مقاومت بردارد. امتداد مسیر دیپلماسی حامی مقاومت و ایجاد اجماع منطقه‌ای و جهانی علیه رژیم صهیونیستی، نیازمند تلاش برای حل پرونده‌های کهنه منطقه‌ای و و میدان داری افکار عمومی منطقه علیه دولت‌های سازشگر است. این تلاش‌ها علاوه بر برنامه و راهبرد مشخص و مرحله به

مرحله، نیازمند بالا بردن مداوم سطح حمایتی از مقاومت مردمی منطقه علیه رژیم خواهد بود.
این نکته نیز بسیار حائز اهمیت است که با روی کار آمدن هرچه بیشتر افراطیان راستگرا در اروپا، تقویت احزاب مذهبی افراطی در اسرائیل و احتمال رو کار آمدن دوباره دولت جنگ‌طلب در آمریکا، انتظار میرود دولت آینده ایران از همینک برنامه جامعی از اقدامات و راهبردها برای مقابله با دشمن را در سطوح مختلف اقتصادی، سیاسی، نظامی و امنیتی ارائه دهد و تلاطم تحمیلی دشمن بر فضای افکار عمومی را به آرامش مبدل سازد.
و در آخر باید اشاره کرد که مهمترین راهبرد ایران در مواجهه با مقاومت، هویت بخشی اجتماعی به این موضوع بوده‌است. از این رو، دولت آینده باید تلاش کند تا فعالیت‌های مردمی در قضیه فلسطین، پررنگ‌تر از سابق دنبال شده تا فرهنگ مقاومت در جامعه ایرانی بیش از پیش طنین‌انداز شود


فکری-فرهنگی

پیش گفتار

تجدد و تحجر عامل انسداد فکری و انحطاط فرهنگی

«تحجر و جمود هم نوعی فرهنگ است؛ منتها فرهنگ بسته! بایستی با روشهای فرهنگی با آن مقابله کرد. معنای تحجّر این است که از هر آنچه که به‌صورت یک باور در ذهن انسان وارد شده، بدون این که پایه‌های استدلالی و استناد مستحکمی داشته باشد، بی دلیل و متعصّبانه دفاع کردن. ... تا گفته می‌شود تحجّر، ذهن بعضی به تحجّر جناح‌های دینی می‌رود. در حالی‌که جناح‌های به اصطلاح روشنفکر و متجدّد ما در تحجّر دست کمی از متحجّرین دینی ندارند، بلکه در مواردی به‌مراتب از آنها بدترند.»

مقام معظم رهبری

در سالیان اخیر با قدرت گرفتن دو جریان تجدد و تحجر در کشور تغییرات شگرفی در فرهنگ کشور در حال رخ دادن است. این جریانات همچون دو لبهٔ قیچی در حال ذبح آرمان فرهنگی جمهوری اسلامی است؛ تا آنجا که امروزه کمتر حلقه‌هایی از فعالین فرهنگی قابل شکل‌گیری است که امکان استقلال از لبه‌های این قیچی را داشته باشد؛ چرا که این دو جریان با تمسک و دست‌اندازی به قدرت در تلاش برای کنترل فکر و فرهنگ هستند.

دشمن اصلی تجدد و تحجر، دو آرمان اصیل ما یعنی جمهوریت و عدالت است؛ بگونه‌ای که هرگاه فرصتی به متحجرین خشک مغز یا روشنفکران غرب‌زده دست می‌دهد، لحظه‌ای از تهی‌سازی سیاست، اقتصاد و اجتماع از این دو رکن رکین انقلاب اسلامی مضایقه نمی‌کنند. کاهش تولیدات فکری و آرمان‌گرایانه در حیطه های مختلف حکمرانی، شاهد مثال خوبی از ثمرات تسلط این دو گفتمان مهلک است. باید خاطر نشان کرد که در چنین شرایطی، بسیاری از متفکرین ما اجازه‌ای برای ابراز نظر و همچنین کنش‌گری فعالانه پیدا نمی‌کنند و تاخیر الافاضل رخ می‌دهد.

اثر اجتماعی-سیاسی به دام افتادن نظام حکمرانی کشور در تله تجدد و تحجر، دور شدن مردم از نظام و کاهش ظهور و بروز آن‌ها در عرصه‌های مختف حکمرانی است. تشدید بی‌عدالتی بواسطه قائل نبودن هیچ یک از این گروه‌ها به مقوله عدالت و همچنین، توافق هر دو طیف به امنیتی کردن وضعیت اجتماعی کشور و سلب فرصت کنش‌گری از ملت، موجب طردشدگی تمامی مردم از حاکمیت ما خواهد شد.

از این رو از دولت بعدی و رئیس دولت

انتظار می‌رود تا با مواجههٔ مستقیم در مقابل متحجران و متجددان، موجبات بازگرداندن ریل فکر و فرهنگ در کشور به مسیر آرمانی آن را فراهم کند.

نفی تجدد و تحجر با الویت بخشی به عدالت و جمهوریت

همانطور که پیشتر نیز توضیح دادیم جریان تجدد و تحجر دیگری خود را عدالت و جمهوریت تعریف می‌کنند. به همین سبب زمانی که به دنبال مقابله با این دو جریان هستیم، دست‌آویزی جز بازگرداندن گفتمان عدالت و جمهوریت نخواهیم داشت.

جامعه‌ای که مردم در ساختارهای سیاسی و اجتماعی آن، به دلیل بی‌اهمیتی به جمهوریت و عدالت مورد تکریم واقع نشوند، بدیهی است که فرهنگ سیاسی و اجتماعیِ آن، از آدابِ غنی تهی شده و به سمت ابتذال کشیده می‌شود.

به طور مثال هنگامی که امکان‌های مشارکت سیاسی‌اجتماعی از مردم سلب می‌شود، فرهنگ سیاسی منحط و مخاطره‌آمیزی تحت عنوان «استبدادخواهی» در جامعه ما پایه‌ریزی می‌شود که اساساً مخالف ارزش‌های سیاسی-اجتماعی انقلاب اسلامی است. زمانی که امکان دسترسی به قدرت از طریق شکل دادن به جریان‌های اجتماعی در دسترس نباشد و توامان، فضا برای ویژه‌خواری‌های سیاسی مهیا باشد، کنش گران صحنه سیاسی بجای جلب نظر جامعه برای تحقق سیاست‌های مطلوب شان، دست به دامان تکنیک‌های سیاسی مزورانه می‌شوند تا پیشنهادات‌شان عملی شود. چنین چرخشی نه تنها موجب ذبح شایسته‌سالاری و مردم سالاری می‌شود، بلکه جامعه‌ای را می سازد که در آن همگی به دنبال برتری جویی نسبت به یکدیگر هستند.

از سوی دیگر ذبح شدن گفتمان عدالت توسط لبه‌های قیچی تجدد تحجر موجب آن شده است که در جامعهٔ پسا انقلاب اسلامی نیز، همچنان فرهنگ مصرف گرایی به قوت خود باقی باشد. چراکه این مصرف‌زدگی و اشرافی‌گری ریشه در نابرابری اقتصادی دارد و تا زمانی که این نابرابری وجود دارد فرار از این فرهنگ نادرست ناممکن است. عده‌ای استطاعت مالی برای اشرافی‌گری دارند و عده‌ای که به علت بروز نابرابری عمیق احساس فقر کرده و سعی دارند زندگی خود را شبیه طبقه مرفه و اشراف کنند تا قدری از آلام خود بکاهند. اینگونه است که جامعهٔ ما در مصاف فقر و غنا، بجای ساده‌زیستی، در سبک زندگی غربی هضم می‌شود.

این موارد تنها گوشه‌ای از اثرات مخرب تسلط‌یافتن متجددان و متحجران بر فضای فکری و سیاسی جمهوری اسلامی

است. به همین سبب از رئیس جمهور جدید کشور انتظار می‌رود تا با بازگرداندن مردم به عرصهٔ حکمرانی و همچنین اولویت قرار دادن گفتمان راستین عدالت در دولت مرکزی خود، موجبات حذف و مقابله با قیچی کند شده‌ی تجدد و تحجر را فراهم کند.

میدان دادن به متفکرین برای خلق ادبیات به‌روز و کارآمد مبتنی بر گفتمان انقلاب اسلامی:

این روزها کشور در شرایط بی‌گفتمانی و فقدان ایده‌های جدید حکمرانی و اندیشه‌ای در لایه‌های کلان حاکمیت و سطح جامعه به سر می‌برد. این شرایط باعث شده است که ازطرفی نامزدها در انتخابات‌های مجلس و ریاست‌جمهوری بدون کلان ایده و گفتمان های مشخص و نوین وارد کارزار انتخاباتی شده و کشور را نیز با طرح‌ها و ایده‌های خرد و قدیمی که ازقضا برخی از آن‌ها شکست خورده هستند، اداره کنند و بحران‌های جدید خلق کنند. ازطرف دیگر نیز نخبگان و اندیشمندان به گوشه‌ای رانده شده و در محافل کوچک و محدود، حرف‌ها و ایده‌های خود را تنها برای جامعهٔ مخاطبینی که با آن‌ها آشناست بیان می‌کنند و امکان بروز و ظهور در بین اجتماع و حاکمیت از آن‌ها سلب شده است. چنین خلأیی باعث شده است که از یک‌سو به‌جای متفکران و نخبگان آشنا با مبانی انقلاب اسلامی، عده‌ای تکنوکرات و بازیگر سیاسی با هویت و مقاصد مبهم، به دور سیاست‌مداران و مسئولین کشور حلقه بزنند و از سوی دیگر نیز رسانه‌های معاند، کانال‌ها و پیج‌های زرد و غرض‌ورز و برخی فعالان فضای مجازی برای مردم دغدغه‌سازی کرده و به افکار آن‌ها جهت دهند.

خروج از چنین وضعیتی مستلزم روی کار آمدن دولتی است که اولاً به آزادی اندیشه و مطبوعات در چهارچوب قانون اساسی و گفتمان انقلاب اسلامی باور داشته و دولت خود را نیازمند به مشورت و مباحثه با نخبگان و متفکران بداند. تنها در فضایی که همهٔ دلسوزان و صاحبان فکر و اندیشه که به آرمان‌ها و گفتمان انقلاب اسلامی، نظام جمهوری اسلامی و محتوای اصول قانون اساسی و لایت فقیه باور دارند، بتوانند بدون لکنت، نظر و اندیشهٔ خود را ناظر به اوضاع کشور بیان کرده و به تبیین راه حل خود بپردازند، امکان رشد فکری و اندیشه‌ای و تثبیت گفتمان‌های انقلاب اسلامی فراهم خواهد شد. مبنای حمایت دولت از رسانه‌ها و صاحبان فکر و اندیشه، نه گرایش سیاسی یا تعریف و تمجید از دستاوردسازی‌های اعضای دولت، بلکه باید تبیین واقعیات موجود (اعم از مثبت و منفی) و داشتن حرف و ایدهٔ به‌روز و کارآمد برای رشد جامعه و پیشرفت کشور برای قیام به قسط باشد. حلقهٔ مشاوران اعضای دولت، نباید در یک طیف

خاص سیاسی محصور مانده و یا نظرات رؤسای خود را با ادبیات مختلف تکرار و تأیید کنند. رسانه‌های دولتی، به‌جای دستاوردسازی‌ها و ارائهٔ آمار و ارقام برای ساخت یک اسطورهٔ اغراق شده از دولت و همچنین سانسور و نفی و طرد دانشجویان، منتقدان و دیگری‌های دولت، به استقبال نقد دولت رفته و از همهٔ دلسوزان و صاحب‌نظران برای مشورت و بیان نظر دعوت کنند. آغاز چنین نیاز مترقی توسط دولت، می‌تواند زمینهٔ گسترش مطالبهٔ این آرمان را از سایر دستگاه‌ها فراهم کرده و دستگاه‌ها و اشخاص انتقادناپذیر و غیرپاسخ‌گو را به سمت پاسخ‌گویی و اصلاح عملکرد خود سوق دهد.

در همین راستا، شایسته است تمامی اعضای هیأت‌دولت با ارسال نامه‌ای به دستگاه قضا، حق شکایت از رسانه‌ها و مطبوعات مجوزدار داخلی و خبرنگاران را از خود سلب کنند. همچنین، بودجهٔ کافی برای حمایت از اندیشمندان و پژوهشگران انقلاب اسلامی و تمامی مؤسسات، مطبوعات و رسانه‌های مجوزدار با هر گرایش فکری و سیاسی اختصاص داده، به گسترش آن‌ها کمک کرده و عدالت رسانه‌ای و اندیشه‌ای را برقرار کنند.

توجه و ارائهٔ راهکار برای حل مشکل برنامه‌ریزی در کشور

یکی از معضلات کشور که امکان ایجاد و اجرای پروژهٔ بلندمدت را از سلب می‌کند، معضلات مربوط به نگارش اسناد برنامه ریزی و بالادستی ی‌ها و اسناد بالادستی، که برمبنای سلیقه و تصمیمات خلق الساعهٔ هر مدیر جهت می‌یابند. در نتیجه، با تغییر مدیران، دست‌فرمان دستگاه‌ها جهت‌های مختلف و بعضاً متعارض و متضاد پیدا کرده و اهداف و مأموریت‌ها اشکال مختلف به خود می گیرند. میزان تحقق و همچنین تفاوت قوانین بودجه و برنامه‌های پنج‌ساله، نمونه‌هایی در تأیید این گزاره‌هاست.

علل بروز چنین مشکلاتی به قرار زیر است:

بروز آرزوها و امیال دولت‌ها در اسناد و قوانین و نه واقعیات موجود و راه‌کارهای اجرایی.

فقدان کلان‌گفتمان و اهداف بلندمدت و تقلیل اسناد به چند پروژه و اقدامات مقطعی و کوتاه‌مدت بدون نسبت در کنار یکدیگر.

کلی‌گویی و به‌کار بردن کلمات و عبارات تفسیرپذیر در برخی مواد و موضوعات مهم.

تقلید در برنامه‌نویسی، درنظر نگرفتن بافت‌های هویتی ایرانی - اسلامی و آرمان برای رسیدن به پیشرفت غربی به‌جای ساخت تمدن اسلامی.

درنظر نگرفتن عدالت به‌عنوان مبنای برنامه‌ها و باقی ماندن آرمان عدالت در سطح چند جملهٔ کلی و بدون پیوست اجرایی.

نظرخواهی نکردن از صاحب‌نظران متخصص با تفکرات مختلف در آن حوزه، نبود جامعیت در متن لوایح و اسناد و غلبهٔ نگاه سیاسی بر نگاه کارشناسی در انتخاب مشاوران و سندنویسان.

چرخش متوالی دست‌فرمان‌ها و تغییرات مدیران و کارشناسان سازمان برنامه و بودجه و سایر نهادهای متولی نگارش اسناد.

نبود ناظر و ضمانت‌اجرای مناسب و کافی برای تخطی از اهداف و محتوای اسناد.

میل به خصوصی‌سازی و دولت‌زدایی و افزایش درآمدهای دولت بدون کاهش مخارج.

برآوردهای دور از واقع از آمار و ارقام و پیش‌بینی درآمدهای غیرقطعی برای مخارج قطعی.

نبود برنامه‌ای جامع برای مهار تحریم‌ها و

چگونگی ادارهٔ کشور درصورت وقوع شرایط تحریمی و کاهش فروش نفت.
بی‌توجهی به علل شکست و ناکامی برنامه‌ها و اسناد پیشین.
عدم همراهی دولت و مجلس در محتوای لوایح برنامه‌ریزی و بودجه‌ریزی، کم‌و زیاد کردن محتوای لوایح توسط مجلس و در برخی موارد، تبدیل لایحهٔ پیشنهادی دولت به طرح پیشنهادی نمایندگان.
رئیس‌جمهور باید برای حل کردن چنین چالش‌هایی در حوزهٔ برنامه‌ریزی و خروج کشور از وضعیت ناتوانی در اجرای اسناد بلندمدت و میان‌مدت بالادستی، راهکار اجرایی داشته باشد. این راهکار باید دقیق، حساب‌شده و قابل اجرا باشد؛ نه اینکه راهکارها خود بیان یک‌سری حرف های کلی برای حل کلی‌گویی اسناد باشد و بر ابهامات بیافزاید.